ملاحظاتی درباره کتاب «کنشگران مرزی»

ایده کنشگران مرزی ایده نخبه‌گراست

کنش‌گران
مرزی
مقصود فراستخواه
کنش‌گران مرزی

محمد منصورنژاد
استاد علوم سیاسی و پژوهشگر

کتاب «کنشگران مرزی» نوشته مقصود فراستخواه که در سال ۱۴۰۱ به بازار نشر آمد (نکات مطرح‌شده در این یادداشت از چاپ سوم اثر: فروردین ۱۴۰۲) از امتیازات و قوت‌های زیادی برخوردار است. در بررسی این کتاب در نشست‌های مختلف، از امتیازات آن از سوی استادان سرشناس ایران تا حد خوبی سخن به میان آمده است، برای رعایت ایجاز، از خوبی‌ها و نکات ارزشمند کتاب گذر می‌کنم و به تاملات و نکاتی می‌پردازم که برایم مبهم است و اگر این نکته‌سنجی‌ها وارد باشد (که ممکن هم هست از نظر نویسنده وارد نباشد) با لحاظ آنها این کتاب خواندنی، خواندنی‌تر و موثرتر می‌شود:

* * *

ملاحظات: مجموعه نکات و ملاحظات نگارنده به قرار زیرند:

۱. نگاه اجمالی: در یک نگاه اجمالی واقعیت این است که مواد و محتوای کتاب کنشگران مرزی تا (ص ۹۶) از سطح نوشته استادان ایرانی واقعا بالاتر است و مطالب فوق‌العاده دقیق، عمیق، ذوابعاد، محکم، نثر خوب و در اوج نوشته شده است، اما بلافاصله پس از آن، مطالب اثر نسبت به مباحث پیشین، بسیار افت می‌کند و هم سطح نوشته‌های خوب (نه نوشته‌های ضعیف) دوستان‌مان در علوم انسانی کشور قرار می‌گیرد.

۲. مفهوم‌بندی: تعابیر «کنشگر» و «مرز» و ترکیب آن کنشگران مرزی، در این اثر جای تامل دارند. مهم‌ترین مشکل اثر از جهت مفهوم‌بندی آن است که مفهوم ابداعی کنشگران مرزی، درعین حال که در جای جای کتاب حضور دارد و خصایصش گفته می‌شود، اما به صورت متمرکز و دقیق در مقدمه تعریف نمی‌شود. چه خوب بود که در مدخل سخن تیتری تحت عنوان مفهوم‌بندی گشوده می‌شد و کنشگران مرزی به تعبیر نویسنده «در معنای خاص» (ص۳۱)، ابتدا در «لغت»، سپس در «اصطلاح» و به جهت انتزاعی و درنهایت به صورت «عملیاتی» و انضمامی تعریف می‌شد.

مشکل عدم تعریف دقیق آنجا مضاعف می‌شود که گاه ویژگی‌های بیان‌شده برای این مفهوم، ابهام‌آفرین نیز است. چنانکه به‌عنوان شاهد در سطور آخر (ص۳۵) کتاب، در توضیح توسع در عاملیت، درباره مفهوم مورد بحث می‌خوانیم: نوعی نگرش، نوعی دانش، توانایی و مهارت و یک نوع قابلیت انسانی و به‌طورکلی نشانی از کیفیت انسانی تصور می‌کنیم که ممکن است صادقانه یا فرصت‌طلبانه و با اهداف شخصی یا اهداف اجتماعی به کار گرفته شود. در توضیحات بعدی آورده‌ام که اگر غایات اینقدر وسیع فرض شود، تشخیص کنشگران دیگر، از کنشگران مرزی مورد نظر نویسنده دشوار، بلکه ناممکن می‌شود.

یک- کنشگر: گفته‌اند که «تُعرف الاشیاء باضدادها»، مفاهیم نیز این چنینند. «کنش» در مقابل «واکنش»، معنایش ظهور می‌یابد. معنای کنش، مساوی باکار و عمل نیست، بلکه نوعی کار و عملی است که دست‌کم و قطعا واکنشی نباشد، فعالانه باشد، ارادی، خلاقانه، سنجیده و... باشد. این مضمون در بخش‌هایی از کتاب نیز آمده است. مثلا در (ص۲۰) کتاب، نویسنده برای ایضاح مفهوم و مصداق کنشگر مرزی، بر ابتکاری و خلاقانه بودن عملی اجتماعی تاکید دارد یا در مواضع متعدد روی عاملیت در مقابل ساختار متمرکز می‌شود.

این معنا از کنش خودبه‌خود هر نوع عمل حتی اجتماعی را برنمی‌تابد و حتما در مقابل کنش‌های اجتماعی منفعلانه و واکنشی قرار می‌گیرد. این نکته مهم اگر در مفهوم‌بندی کتاب و در ابتدا خوب پرداخته شود، لاجرم نقش برخی کنشگرانی که در این کتاب مطرح شده‌اند، در این اثر جای طرح نمی‌یابد، چون در مواردی در این نوشته، بنابر شرحی که درپی می‌آید، کنش‌ها و واکنش‌های افراد، مورد تقریر و تحریر قرار گرفته‌اند.

در برخی نکات کتاب کنشگران مرزی فعال، هشیار و آگاه فرض می‌شوند، مثلاآنجاکه نگاه شبکه‌ای دارند. (ص۸۴) و لازم است این شیوه نگاه به این بازیگران تقویت شود تا این ایده به نظریه منسجم تبدیل شود. با این وصف اقدامات غیرارادی و نیز منفعت‌طلبانه از بحث جدا شده و آنگاه این تز «ابطال‌پذیر» می‌گردد. (اگر حرکتی ارادی و... نبود، دیگر ذیل کنشگری مرزی نمی‌آید و چنین موقعیتی هم امکان وقوع دارد، پس می‌توان مدعا را ابطال کرد.) همچنین چرا موجبات کنشگری مرزی تنها علّی باشد؟ (ص۹۳) تا نقش اراده و اختیار در حاشیه افتد؟ اگر به‌جای تنها علل، به «دلایل» کنشگری توجه شود (دلیل در مقابل علت)، آنگاه لازم نیست کنشگران مرزی تنها در شرایط حاد به میدان آیند، بلکه در موقعیت عادی و بدون مشکل با نقشی اثباتی و ایجابی و با نگاه به چشم‌انداز مطلوب هم نقش کنشگران مرزی می‌تواند تعیین‌کننده باشد. به‌عبارت دیگر مدعای وجود کنشگران مرزی، اگر واقعا به منش ارادی کارگزاران محدود بماند، تنها در توصیف گذشته باقی نمی‌ماند و زمینه تجویز و نگاه به آینده نیز بدان منضم می‌شود. با این وصف نکاتی از جنس «عقلانیت محدود» که در کتاب مطرح شدند (ص۳۶)، لازم است از نظر کمی و کیفی گسترش یابند. اگر چنین شود کنشگران مرزی به‌جای تلاش انفعالی و در مقابل اتفاقات (که در مقابل معنای کنشگری است!) نقش فعالانه و درنتیجه سازنده‌تر می‌یابند و برای افق آینده نظریه‌ای رهگشا می‌شود.

دو- مرز: این سخن خطا نیست که مفهوم مرز، خصیصه دوگانه «تمایز» و «ربط» را داراست، (ص۷۱) اما معقول‌تر آن است که فلسفه وجودی مرز ایجاد انفصال و تمایز است و در مرحله بعد و ثانیا و بالعرض می‌تواند کارکرد ربط و اتصال هم داشته باشد و البته می‌تواند هم نداشته باشد. (مثلاممکن است کشوری مرزش حتی همواره منشأ تنش و خشونت باشد. در اینجا حتی اگر این تنازع را هم نوعی ربط بدانیم، نسبتی با ربط در معنای کنشگری مرزی ندارد که در آنجا ربط سازنده مراد است)، البته نویسنده در جای دیگر کتاب برخی مرزها را نفوذناپذیر می‌داند و سیم‌خارداری که مربوط به حیطه امور سیاسی است و کنشگران ایرانی را بدان راه نبود و میدان تحقق کنشگران مرزی را تنها درحیطه‌های فرهنگی و اجتماعی و... می‌داند که نفوذپذیرند. (ص۴۹۴) با این وصف مراد نویسنده در مفهوم کنشگری مرزی، حتی مرز در همه معانی آن نیز نبود و این نکته در بیان اقسام کنشگران (مرزی و غیرمرزی) خیلی مهم است.

سه- کنشگران مرزی: متناسب با منظور نویسنده محترم در کتاب، که سخن از «دو زیست بودن» کنشگران است، لازم است به‌جای مرز از ارتباط سازنده «بین دو مرز» سخن گفته شود. چنانکه در کتاب هم می‌خوانیم با تردد کسانی در مرزها، امکان تبادل پیام آشتی فراهم می‌شود. (ص۷۹) نیز در این اثر می‌خوانیم، اصولا فضای مرزی، فضایی میان بازرگانان و بازار با دستگاه ناصری میان دولت و تجار، میان سیاست و اقتصاد. (ص۲۹) به‌نظر می‌رسد با اضافاتی در عنوان، می‌توان از این مشکل دور افتاد، مثلاعنوان کتاب می‌تواند چنین باشد: «کنشگران بین مرزهای دولت و مردم.» قید دولت و مردم هم لازم است، زیرا مفهوم «مرز» در مباحث ملی، عمدتا معنای سرزمینی دارد و برای بحثی مفهومی و انسانی لازم است نام کارگزاران بیاید تا عنوان کتاب گویا و دقیق باشد و بلافاصله بیننده را به محتوا رهنمون شود؛ اشاره شد که تعریف فشرده و دقیق مفهوم کنشگران مرزی در لغت، اصطلاح و به‌صورت عملیاتی در مقدمه نوشته لازم است. در تعریف عملیاتی بحث، خصیصه‌های کنش مرزی مطرح شده در کتاب رهگشاست. (ص۴۹۵) فقدان مفهوم‌بندی دقیق، آزمون نظریه در تحقیق و تعیین حدود و ثغور بحث را نیز دشوار می‌سازد و اما با رفع این مشکل مشخص می‌شد که آیا این اثر جامع افراد و مانع اغیار است یا خیر؟ به‌نظر می‌رسد مفهوم‌بندی غیردقیق سبب شده در برشماری و تعیین مصادیق کنشگران مرزی نیز مشکلاتی اتفاق افتد.

۳. ابطال‌پذیری: نکته بعدی مربوط به ابطال‌ناپذیر بودن این ایده است، زیرا به تعبیر کارل پوپر، وقتی دامنه یک مدعا گسترده و عام می‌شود، از نظریه علمی بودن فاصله می‌گیرد. مدعای علمی باید کوچک و قابل آزمون باشد، اما به‌نظر می‌رسد در این کتاب مفهوم و مصادیق کنشگران مرزی به حدی وسیع در نظر گرفته شده‌اند که حتی شامل کسانی نیز می‌شود که به فکر منفعت عامه نیستند؛ کسانی که صرفا منافع خود را می‌بینند. با این وصف جایی برای امکان ابطال نظریه نمی‌ماند و همین ویژگی سبب می‌شود علمی بودن این مدعا جای تامل یابد، پس برای ابطال‌پذیر شدن مدعا، رفتارهای بی‌قصد کنشگران و نیز قصد منفعت‌طلبانه یا مغرضانه از ویژگی‌های کنشگران مرزی حذف شود تا جا برای طرح فرضیه‌های رقیب بازگردد و امکان آزمون فرضیه اصلی به وجود آید.

۴. اقسام کنشگران ایرانی: در ایران براساس غایات، کنشگران متنوعی قابل برشماری بوده و هستند؛ یک، برخی از آنان مثلاضداجتماعی‌اند، ضدتوسعه و حتی ضدایرانیت و بانی گسست‌هایند. دو، بخشی دیگر در فضای واسط ایوان جامعه و دیوان دولت روزنه‌های گفت‌وگو گشوده و برای توسعه ظرفیت‌سازی می‌کنند و... . سه، بخشی از کنشگران هم نه کارکرد توسعه‌ستیز دارند و نه توسعه‌پذیر، بلکه دغدغه خودشان را دارند و منافع خود را می‌جویند. با این وصف با سه دسته کنشگران ایرانی مواجهیم که تنها بخشی از آنها که فعالانه و در حد وسع، دغدغه مردم و ایران دارند، کنشگران مرزی نامیده شوند. در کتاب هم می‌خوانیم که برخی کنشگران اصلا مرزی نشده‌اند، چون در ستیز با دولت جان‌شان را دارند، همانند «میرزاده عشقی» (ص۴۰۹) نیز در مقابل می‌دانیم که «روشنفکر ارگانیگ» که در خدمت دولتند، ربطی به کنشگران مرزی ندارند.

در این صورت ایده مطرح شده در کتاب با تقابل با فرضیه‌های رقیب ابطال‌پذیر می‌شود و امکان آزمون و ابطال پیدا می‌کند وگرنه هرگونه تلاشی به‌صورت مبهم و در بسیاری از موارد آزمون‌ناپذیر، کنشگر مرزی قلمداد می‌شود و اعتبار نظریه مخدوش می‌شود. اضافه شود که ایده کنشگران مرزی به شکل فعلی، فعالیت‌های آلوده برخی مرتبطان با دولت را تطهیر می‌کند و بین خائن و خادم مرزی نمی‌شناسد و نمی‌تواند مرزی قائل شود.

اگر ایده مطرح شده مقبول افتد، آنگاه بهتر است روی اشیای مرزی- مثلا در ص۱۳۹- مانور داده نشود.

توجه به نیروهای خارجی مثل اطبا، به‌عنوان کنشگران مرزی هم جای تامل دارد. (ص۳۱۶ به بعد) اگر چنین باشد باید همه کنشگرانی که پیش و پس از اسلام بر ایران اثرگذاشته‌اند مورد بحث قرار گیرند. (برای تاثیر ایران پس از فتح اعراب از جنس مباحث کتاب «خدمات متقابل اسلام» و ایران استاد مطهری) گرچه به‌نظر نگارنده، شایسته‌تر آن است که کنشگران خارجی از کتاب حذف شود.

۵. تاملی در تقسیم‌بندی: از جهت روشی، تقسیم، موضوع نیاز به مبنای واحد دارد. اما در این اثر گاه مباحثی، موضوعی و مفهومی پیش می‌رود، مثلا در بحث فضای مرزی و نظام قدرت (ص۱۹۵) یا کنشگران مرزی عرصه هنر، پزشکی و... و گاه برش تاریخی و مقطع خاص زمانی مورد بحث است، مثلا مشروطه و میدان نیروها (ص۳۶۸) یا پسامشروطه (ص۴۳۷). با این وصف در بازنویسی خوب است مبنای واحدی برای ترتب بحث در نظر گرفته شود. جدای از اینکه وقتی عنوان کلی بحث مقطع قاجار است، (ص۱۹۵ به بعد)، مکرر بحث صفویان، افشاریه و زندیه می‌آید یا از «حکمت و معنویت ایرانی» درهمین قسمت بحث می‌کند، (ص۲۰۲) که موضوع قدمتی به عمر تاریخ ایران دارد و این بحث اتفاقا در پیش‌زمینه تاریخی کتاب بسیار می‌تواند پرورانده شود و اهمیت بسزا دارد.

۶. ساماندهی بحث: از نکات نیاز به بازنگری در این اثر، ساماندهی مباحث و فصول است. به‌نظرم بحث با الهام از عناوین موجود می‌توانست این گونه سازماندهی شود: مقدمه، فصل اول: تصویر کلی و سطح نظری بحث، فصل دوم: پس‌زمینه‌های تاریخی (البته به‌نظر می‌رسد «پیش زمینه‌های تاریخی»، تعبیر مناسب‌تر است)، بدیهی است با توجه به نکات دیگر این یادداشت در پیش‌زمینه‌ها لازم است به ایران پیش از اسلام هم جداگانه پرداخت. فصل سوم: سایر عناوین مطرح شده در نوشته و درنهایت فصل چهارم: جمع‌بندی و نتیجه‌گیری.

در توضیح بیشتر نیاز به سازماندهی مباحث کتاب، نه در کلیات یادشده، بلکه در جزئیات و مداخل، نکات زیر قابل توجهند:

یک، پس از بحث منسجم و درحقیقت «تالیف» و با نثری فاخر تا ص ۹۶، زان پس به‌نظر می‌رسد هر قسمت از بحث کتاب جداگانه و به مناسبت‌های مختلف تهیه شده و سپس به‌صورت تصنعی کنار هم قرار گرفتند. چندان نظم منطقی در بین آنها دیده نمی‌شود؛ مثلاگاه از یک شخصیت بارها تکرار مطلب داریم (مثلا از عباس میرزا یا امین‌الدوله، حاج میرزاآقاسی و... چند جای اثر مفصل بحث شد.)

دو، پس از مباحث مقدماتی، ناگاه و بدون هیچ توضیحی، سرفصلی تحت عنوان سقوط اصفهان و ظهور... (ص ۱۲۵) آغاز می‌شود. می‌دانیم که ایران سقوط‌های دیگری هم در تاریخ چند هزارساله‌اش دارد که لازم به بحث آنهاست. نویسنده محترم تحت عنوان پس‌زمینه‌های تاریخی کنشگران مرزی از ص۹۷ به بعد به بخشی از این تهدیدات (مثلا حمله اعراب) پرداخت، اما در دو خطر عظیم دیگر که کیان ایران را تهدید می‌کرد، غفلت کرده و در عوض بر عهد قاجار متمرکز شد که البته مقطع اخیر هم کم اهمیت نیست.

سه، در ص۱۳۱، طوفان و باز شدن پنجره‌ها، در «فهرست مطالب»، در «عرض» دیپلماسی، تجارت و... آمده، حال آنکه در «طول» آن و مصادیق همان بحثند.

چهار، بحث «زنان» در یک بخش در دو قسمت، (ص ۳۷۹ و ص ۳۹۷) با فاصله از هم آمدند، حال آنکه شایسته بود این دو بحث اگر قابلیت ادغام ندارند، دست‌کم پشت سر هم بیایند.

پنج، بحث دبیری‌گری و مستوفی، (ص ۱۱۵) از مقاطع پیش از قاجار آغاز شد، حال آنکه آن مقاطع در کتاب، پس‌زمینه تاریخی (پیش از قاجاریه) فرض شدند.

شش، عنوان بحث نظام قدرت در عصر قاجاریه درص۱۹۵ مناسب نیست، زیرا عمده مباحث کتاب مرتبط عهد قاجار و متلازم بانظام قدرتند، مثلا مباحث مربوط به صدراعظم‌ها که در سه سرفصل جداگانه دیگر آمده‌اند.

هفت، در نوشته‌های تا ص ۱۴۶ کتاب به‌نظر می‌رسد بنای نویسنده بر نقل و تحلیل مطلب به‌صورت ایجاز و اختصار است، ولی زان پس نوشته ناموزون شده و گاه به اطناب کشانده می‌شود. مثلا ۳۳ صفحه در باب هفت طایفه به غرب رفته بحث می‌کند! (ص۱۴۶ به بعد)

هشت، در ذیل عنوان صدراعظم‌های سختگیر، از میرزا آقاسی و تساهلش مطلب می‌خوانیم. (ص ۱۹۲)

نُه، چرا بحث کنشگران مرزی، با مقطع تاریخ معاصر آغاز می‌گردد؟ نویسنده درحال طرح بحث از مسائل ایران، بدون هیچ توجیه و توضیحی، ناگهان پرسش از کنشگران مرزی را به تاریخ معاصر می‌کشاند (ص۲۶). مگر مساله ایران فقط مربوط به این عهد است؟ و نیز چرا حتی وقتی از پس زمینه‌های تاریخ بحث کنشگران مرزی گفته می‌شود، موضوع با خاندان ایرانی و شعوبیان آغاز می‌شود؟ مثلااگر این کتاب پاسخی به «مساله ایران» است، موجودیت ایران در زمان سقوط هخامنشیان و حملات وحشیانه اسکندر به خطر نیفتاده بود؟ مگر در زمانه پیش از اسلام حکومت‌ها مردمی بودند یا کنشگران مرزی وجود نداشتند؟

۷. بی‌توجهی به برخی کنشگران مرزی: به‌عنوان شاهد در ایران، «نظامیان» جایگاه ویژه داشتند. آیا از نقش سردارانی چون «رستم فرخزاد» (عهد پایانی ساسانیان) و... نمی‌توان به‌عنوان کنشگران مرزی طرح بحث داشت یا در مشروطه، افرادی مثل «احمد اخگر» نقش بسیار مثبت ایفا کردند. بعد از آن «رضا شاهی» که از درون نظامیان سر برآورد و سایر همراهانش در فرهنگ‌سازی و... ذیل عنوان شخصیت‌های نظامی تاثیرگذار بر سرنوشت و بقای ایران، جای بحث مستقل نداشت؟ نیز در اینجا می‌شد به «افسران حزب توده» پرداخت و... در این اثر گرچه به نظامیان اشاراتی هم شد (ص۱۹۵)، ولی اشاره کوتاه به اینکه زمین در دست نظامیان بود، ذیل بحثی اقتصادی، اما عدم توجه به شأن اجتماعی تاثیرگذار اینان در همه جوامع (مباحث «لوئیس کوزر» در باب طبقات و شئونات اجتماعی) به‌عنوان متغیر مستقل، از محورهای مغفول نوشته است که با توجه به دخالت‌های گسترده نظامیان در ایران امروز، می‌توانست بسیار معنادار، عبرت‌آموز و کاربردی هم باشد یا در ایفای نقش فعال و موثر کنشگران مرزی ارجاع به نقش ایرانیان در گسترش علم و تمدن اسلامی و ایرانی در عصر طلایی (که حمله تمدن برتر و بیرونی موضوعیت نداشت)، به‌ویژه در زمانی که معتزلیان (به اصطلاح عقل‌گرایان) بر مسند حکومت عباسی بودند، شاهد خوبی است که لازم نیست حتما در شرایط بسیار نامطلوب کنشگران مرزی ایفای نقش کنند. در شواهد نقش کنشگران مرزی پیش از اسلام در ایران بحث کارگزاران و اندیشمندان فضای علمی «جندی شاپور» از موضوعاتی است که جای سخن فراوان دارد. اضافه شود که «شاهنامه فردوسی» که از هیچ و در خلأ ساخته نشد. در تولید پیشینه بحث کنشگرانی پیش از اسلام، ایفای نقش کردند. در بحث «موسیقی»، نقطه عطف این هنر در مقطع ساسانی و به دست «باربدها» و «نکیساها» که کاملا مرتبط با دولت بودند و از این رو در چنین کتابی ذکر خیر آن نقش‌آفرینان لازم است و... .

۸. پاسخ به فرضیه‌های رقیب: در یک نگاه تحلیلی و انتقادی، لازم بود نویسنده محترم آرای آنانی راکه معارض ایده کتاب حاضرند طرح و نقد می‌کرد، مثلاوقتی از نقش مثبت عرفا گفته می‌شود: (ص۲۰۳ و ص۲۰۸) و...؛ از جهت آکادمیک لازم است به مدعیات دست‌کم مثلا سه شخصیت برجسته ایرانی، «داریوش شایگان»، «سیدجواد طباطبایی» و «شفیعی کدکنی» که به‌صورت شفاف، عرفان و عرفا را مانع توسعه، بلکه عامل بدبختی ایرانیان می‌دانستند، پاسخ داده شود.

۹. پردامنه‌دارتر بودن مساله ایران: مساله ایران عمیق‌تر، ریشه‌دارتر و گسترده‌تر از عهد قاجار است که در این کتاب بر آن تمرکز و تاکید شده است. از جهت هویتی درمساله ایران، پرسش اساسی آن است چگونه ایران در درازنای تاریخ زنده و پاینده باقی ماند؟ با اینکه دست‌کم در سه مقطع مهم پیش از قاجار، مورد هجوم سنگین بیگانگان قرار گرفت: یک، حمله اسکندر مقدونی. دو، اشغال ایران در حمله اعراب و سه، حمله مغول و تجاوز گسترده به این سامان. با این وصف منطقا باید این کشور نیز مانند سایر کشورهای جهان نامش از گیتی محو می‌شد، اما ملت و هویت ایرانی در پس خاکستر آن آتش‌ها مجددا سر برآورد و سپس مخاطرات عصر مدرن، درعهد قاجار را نیز پشت سر نهاد. استبداد حکام ایرانی نیز، جز موارد بسیار استثنایی، روح ایرانیان را درطول تاریخ طولانی این مملکت فرسود. بااین حال این ملت، فرهنگ و تمدن سرپا ماند! چرا؟ در پاسخ به این پرسش مهم شواهد این کتاب هرگز کافی نیست، چون نقطه تمرکزش بر تاریخ معاصر است. حال همان‌گونه که اشاره شد لازم است بحث را از خیلی پیش‌تر آغازید.

۱۰. پیشنهادها:

اول: پیشنهاد آن است که برای تعیین حدود و ثغور مفهوم به چهار پرسش (علل اربعه) زیر توجه شود:

یک، فاعل کنشگر مرزی کیست؟ آیا باید ایرانی باشد یا نباشد؟ آیا لازم است از جنس آدمیان باشند یا شامل اشیاء هم می‌شود؟ و...؛ دو، غایت کنشگر مرزی چه باید باشد؟ خدمت، خیانت، منفعت‌طلبی و... با تعیین هرکدام از این غایات، بخشی از کنشگران خارج از بحث یا وارد می‌شوند؛ سه، شکل و صورت کنشگری آیا موضوعیت خاص دارد یا متنوع است و قیدی ندارد؟ چهار، محتوا و مواد کنشگری آیا ویژگی خاصی دارد یا شامل هر محتوا و مضمونی می‌شود؟

دوم: اگر شش محور مباحث فصل آخر کتاب (کردوکار و...)، با پنج محور مدل نظری کتاب (ص ۹۵) کاملا تطابق داشته باشد، بر دقت، اتقان بحث و نتیجه‌گیری مطلوب‌تر تاثیر جدی دارد و از انسجام نوشته حکایت می‌کند.

سوم: برای گویاتر شدن مطلب، جدول ص ۳۰۱ لازم است به خود اپیدمی‌ها در جدول اشاره‌ای شود نیز جدول ص ۴۶۶ عنوان اصلی‌اش انواع فضاهای مرزی و کنشگران مرزی نیاز به اصلاح دارد، زیرا در شاخه‌ها مباحث غیر این عنوان وجود دارد. (مثلا محدودیت‌ها و آسیب‌پذیری‌ها)

چهارم: عنوان کتاب با آنچه در چند صفحه بعد به‌عنوان شناسنامه اثر آمد یک

ادامه در صفحه۱۵

دست شود. (افزودن تعبیر صدسال نخست به پشت جلد)

پنجم: نام کتاب هم می‌تواند چنانکه اشاره شد اینچنین باشد: «کنشگران بین مرزهای دولت و مردم» (و یا کنشگران مرزی میان ایوان جامعه و دیوان دولت).

۱۱. عصاره پیام ایده کنشگران مرزی به زبان مولانا در غزلیات دیوان شمس چنین است:

تو مگو همه بجنگند و ز صلح من چه آید تو یکی نه‌ای، هزاری، تو چراغ خود برافروز

کنشگری مرزی چه نیست؟

الف) گفته شده که مهم‌ترین و اولین پرسش، سوال از «هویت و ماهیت» است: «أُس المطالب ثلاثه علم. مطلب ما؛ مطلب هل؛ مطلب لم» (حکیم سبزواری). در «مطلب ما» (ماهی و ماهو)، برای اینکه معلوم شود که کنشگری مرزی چیست؟ بسیار لازم است تا معلوم شود که کشنگری مرزی چه نیست و مصداقا کنشگران مرزی کیان نیستند. به نظر می‌رسد برای این پنج گروه زیر می‌توان شرح و مفاهیمی آورد تا از کنشگران مرزی خارج شوند:

۱. کسانی که نه در دولت و نه در نهادهای مدنی‌اند و اصلا کنش اجتماعی ندارند؛

۲. کسی که تنها در مردم یا دولت باشد؛ اینان کنش هم اگر داشته باشد، کنشگر مرزی نیست (پس با این ملاک، دو گروه دیگر از مصادیق کنشگران مرزی خارج شدند: فقط دولتی‌های فعال و فقط فعالان مدنی و سیاسی)؛

۳. کسانی که در دولت و نهادهای عمومی هستند اما به جای کنش؛ «واکنش» اجتماعی دارند و منفعلند؛

۴. کسانی که هر دو (دولت و نهادهای مردمی) حضور دارند، اما اول: یا فقط منافع خود را می‌جویند و دوم: یا ضد منافع ملی کار می‌کنند؛

۵. کسانی که در هر دو (دولت و نهادهای مردمی) هستند و منافع ملی نیز می‌جویند، اما با مشی خشونت‌آلود و غیرصلح جویانه. اینان نیز از مصادیق کنشگران مرزی خارج‌اند.

گرچه فراستخواه براین باور است که پیشنهاد و تمرکز بر بحث کنشگری مرزی، به معنای نفی سایر شیوه‌ها نیست، اما برای ترجیح این شیوه کنشگری خوب است ظرفیت‌های محدود و آسیب‌های مشی‌های دیگر را نیز برشمارد، تا «ضرورت کنشگری مرزی»، به‌خوبی رخ نماید و نشان داده شود که چرا بسیاری از این شخصیت‌ها چنین مسیری را پیمودند؛

مثلااز پرسش‌های جدی در تاریخ ایران آن است که چرا نهادهای مدنی و مردمی موفق در این سامان، کمتر شکل گرفتند؟ با اینکه مشی معقول‌تر و کارآمدتر از شیوه کار کنشگران مرزی است؟ در پاسخ از جمله می‌توان گفت که «استبدادزدگی»، یک بعد داستان است که نطفه نهادهای مدنی مستقل را در همان بدو شکل‌گیری، خفه می‌کرد و می‌کند. در مقابل شیوه‌های چریکی و افراطی نیز در هیچ جا نتیجه مطلوب نداد و حتی اگر ثمر هم بدهد به نظامی مردمی و خردمدار ختم نمی‌شود و... .

ب) به نظر می‌رسد ایده کنشگران مرزی با توجه به نکاتی که در کتاب مورد بحث آمد، به نوعی «نخبه‌گراست» اما استاد فراستخواه در سخنرانی ۱۸ خرداد ۱۴۰۲ که به در میانه بودن «داریوش آشوری» در پاسخ به گسست‌ها تاکید دارد، در آخر توضیح می‌دهد که عصر نخبه‌گرایی و داریوش آشوری‌ها که در آن روشنفکران برجسته اعتبار داشتند، گذشته است: «آشوری آشنای غریب است.» او نسل جدید را «عامه خلاق» می‌نامد و به تعبیرش، «نخبگان معمولی» هستند. نسل نو نه با تاملات نظری بلکه با سبک زندگی خویش مطالبات‌شان را بر دولت و سیاست‌های نظام تحمیل می‌کنند. اینان با هم زندگی و گفت‌وگو می‌کنند و در عین حفظ تفاوت‌ها، جهانی می‌اندیشند و دراصل محلی جهانی زندگی می‌کنند.

اما به نظرم تعبیر نخبه معمولی[1] پارادوکسیکال است و نفی معنای نخبگی مصطلح. نخبگان افراد محدود از بین جمعند اما اگر نسلی را نخبه بخوانیم دیگر اصلاآن معنای نخبگی مصطلح (مورد نظر امثال موسکا و دوپارتو و...) نیست و این شیوه بحث راه را برای مغالطه هموار می‌سازد. (تاکید بر مفاهیم شفاف، خواسته «فلاسفه تحلیلی زبان» بود و به‌کارگیری «لفظ مشترک» در بحث به نگاه عالمانه آسیب می‌زند.)

ضمنا این سخنان فراستخواه به‌نوعی نفی داده‌های کتابش (به‌عنوان نسخه تجویزی برای ایران امروز) است. زیرا شخصیت‌های مورد بحث او از سنخ داریوش آشوری‌اند که نخبگان زمانه خویش در سطوح مختلفند. نکته مهم دیگر آن است که فاعل ایده کنشگری مرزی (علت فاعلی) طبق تعریف کتاب مورد بحث باید یک پا در دولت و یک پا در ملت داشته باشد. آیا نسل جدید چنین است؟ در نسل امروز گرچه قلیلی ممکن است با دولت هم ارتباط داشته باشند، اما اینان عمدتا پایی در دیوان دولت ندارند و از این رو کنشگر مرزی نیستند. غایت کنشگری مرزی هرگونه تاثیر بر دولت نیست. ممکن است «روشنفکر ارگانیک» بر دولت اثر بگذارد اما کنشگر مرزی نیست. گفته شد که فرد اگر فقط در دولت حضور داشته باشد، یا تنها در ملت هم حاضر باشد، کنشگر مرزی نیست. به همین جهت (همان‌گونه که اشاره شد) خوب است در نگاه سلبی، دقیق معلوم شود که چه کسانی کنشگر مرزی نیستند. آنگاه تکلیف کنشگران مرزی روشن می‌شود؛ چون به تعبیر قدما، نتیجه، تابع «اخس مقدمتین» است، در چهار علت: «فاعلی، صوری، مادی و غایی»، حتی اگر یکی از آن علل غایب باشد دیگر فرد یا جریان کنشگر مرزی نیست. تاثیرگذاری بر دولت همان‌گونه که نویسنده هم قبول دارد تنها از مسیر کنشگری مرزی نمی‌گذرد. از این رو نباید هر تاثیر و تأثر را به کنشگری مرزی تقلیل داده و مصادره کرد. کارگزاران «جنبش نسل z» عمدتا هم از جهت علت فاعلی (بی‌ربطی به دولت) و هم از جهت علت صوری (که از روش‌های غیرمسالمت‌آمیز و دست‌کم خشونت کلامی بهره می‌گیرند) و هم از جهت غایت (که گاه مطالبه «براندازانه» دارند) با کنشگران مرزی، زاویه دارند.

ج) در بحث حاضر پیشنهاد فصولی تازه برای کتاب کنشگری مرزی می‌شود:

۱. در تاریخ ایران این پرسش اساسی وجود دارد که به چه علت و دلیل مغول‌های خونخوار مسلمان و بلکه شیعه شدند؟ بناهای تمدنی در عصر اینان ساخته شد. این روند را در عصر تیموریان که مغول‌تبار بودند هم شاهدیم، مثلاساخت مسجد گوهرشاد در مشهد توسط «گوهرشاد بیگم» یا تاسیس «رصدخانه‌ها» و... آیا تاثیرگذاران ایرانی بر مغولان و اخلاف‌شان، کنشگران مرزی محسوب نمی‌شوند؟ در شرح بیشتر مقطع یادشده می‌توان گفت:

به‌طور معمول از زمان هولاگو عالمانی در کنار خانان مغول بودند که از مشاوران آنان به شمار می‌آمدند. ایلخانان با زیرکی دریافتند که باید به‌نوعی حمایت روحانیون را به همراه داشته باشند و از مشاورت آنان بهره برند. این سیاست در زمان «غازان خان»، به اوج خود رسید زیرا وی اسلام را پذیرفت و در سیستم حکومتی خود بیش از پیش به روحانیون فرصت فعالیت داد. در زمان «اولجایتو»، دربار مغول بیش از پیش محل رفت و شد عالمان شد.... علاقه سلطان محمد سبب شد تا وی در سفرهایی که داشت و علما نیز همراهش بودند مدرسه‌ای ایجاد کند که به همین مناسبت مدرسه سیاره نام گرفت. (رسول جعفریان: تاریخ ایران اسلامی (دفتر سوم) ناشر: موسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر)

با این وصف علمایی که در تاریخ ایران اسلامی بین دولت و ملت نقش سازنده ایفا نمودند (مثل طبری، بوعلی، ابوریحان، خواجه نصیر میرزای شیرازی، آخوند خراسانی، نائینی و.....) می‌توانند در فصلی مستقل مثلاکنشگران مرزی در گفتمان اسلامی مورد بحث قرار گیرند البته روحانیون زرتشتی پیش از اسلام نیز می‌توانند پیش از آن مورد توجه قرار گیرند.

۲. بحث کنشگران مرزی دامنه‌اش می‌تواند به فراتر از مرزهای سرزمینی، یعنی منطقه یا جهان هم برسد؛ اگر در علت فاعلی بحث بازنگری صورت پذیرد: کسانی که در ایجاد روابط بین دول یا ملل یا دولت و ملت‌ها (فراتر از ایران) ایفای نقش مثبت می‌کنند کنشگران مرزی‌اند اما در مباحث مرتبط با ایران نیز کنشگران مرزی در «ایران فرهنگی» (که دست‌کم شامل ۱۲ کشور «منطقه نوروز» می‌گردند) یکی از این سرفصل‌ها می‌تواند باشد.

۳. در کتاب «کنشگران مرزی» از شخصیت‌های ایرانی طرح بحث شد که در عمل یک پا در دولت و یک پا در میان ملت داشتند. در این اثر گرچه از «فضاهای مرزی برای هنر» در فصلی مستقل بحث کرد، اما هم هنروران تاریخ ایرانی را تنها در مقطع تاریخ معاصر مورد بحث قرار داده (نه در مجموعه تاریخ) و هم از ذکر یاد «شاعران» در این قسمت غفلت شد. (البته دو صفحه‌ای در فصل بحث پس‌زمینه‌های تاریخی، به «شاهنامه فردوسی» اشاره شد. ص۱۰۷) اما به نظر می‌رسد که شاعران، کنشگران مرزی مهم در تاریخ ایران بودند. ضمنا با نگاه دیگر می‌توان حیطه کسانی که بین ملت و دولت تاثیرگذار بودند را از محدوده «کنشگری»، به «اندیشه‌ورزی» توسعه داد و از اندیشه‌ورزان مرزی (بین مرزی) هم سخن گفت. کسانی که در نظر هم از دولت ایرانی گفتند و هم از ویژگی‌های ملت ایران، مشکلات‌شان و راه‌حل‌ها. اگر این سخن مقبول افتد، شعرای فراوانی مثل «رند شیراز، حافظ»، بلاشک از اندیشه‌ورزان بین مرزی نیز قلمداد می‌شوند. در نتیجه، «حافظ» هم همانند دیگر بزرگان ادب منظوم ایران، کنشگر و هم اندیشه‌ورز مرزی (بین مرزی) ایران بود. ضمنا در مقدمه کتاب جا دارد برای عمق بیشتر و فربه‌تر شدن موضوع مفهوم کنشگران مرزی، با اصطلاحات مشاهیر و معاریف (نام‌آوران) مقایسه شوند.

د) در علم «روان‌پزشکی» ازجمله ذیل اختلالات شخصیتی نوع(b) که ویژگی آنان قانون‌گریزی و اقدام تکانشی است، از شخصیت مرزی(border line) بحث می‌شود و مراد مرز بین سلامت و اختلال مرز بین نورز و سایکوز است. اینان ویژگی‌هایی چون ناپایداری همه چیز از احساس، تعقل تا رفتار داشته و دارای اضطراب، بی‌ثباتی و احساس پوچی‌اند. با این وصف اینجا هم مفهوم «مرز» برای بیان انفصال است و نه اتصال و کارکردش نیز منفی است تا مثبت ولی تعبیر «شخصیت مرزی» نزدیک به برداشت فراستخواه است. با این حال همچنان از جهت مفهومی و مصداقی بحث کنشگران مرزی جای تامل دارد زیرا در ارتباط با مرز سه‌گونه می‌توان عمل کرد:

یک؛ پشت مرز ماند. دو؛ از مرز وارد شد (درون مرز آمد.) سه؛ روی مرز راه رفت. در این صورت می‌توان پرسید: کنشگری مرزی کدام است؛ یکی یا هر سه و یا... . ؟ اگر مراد یک زمان نباشد، می‌توان گاه پشت مرز ماند، گاه وارد شد و گاه روی مرز راه رفت (ولی در یک زمان و مکان فرد نمی‌تواند هر سه حالت را داشت باشد و به تناقض می‌رسد.)، اما اگر مراد هر سه هم در مکان و زمان‌های مختلف باشد مفهوم و نام تازه می‌طلبد. هر حالتی که باشد نیاز به‌وضوح مفهومی دارد و در تعیین مصادیق سلبا و ایجابا نقش مهم دارد.

هـ) در گزینش کنشگران مرزی از جمله ملاک‌های مهم توجه به «نتیجه و غایت کار» است. با عنایت به این مولفه همراهی و همکاری نخبگان با نظام و رژیم سیاسی چندگونه است؛ برآیند کار آنان به‌صورت مشخص در خدمت مردم باشد مثل ارائه خدمات اداری. چنین کاری از نظر اخلاقی، انسانی، ملی و دینی خوب است.

برآیند کار در همراهی با نظام علیه مردم است و این کار عمدتا با یاری و تقویت جریان‌های امنیتی صورت می‌پذیرد. چنین همکاری نخبگان از جهت ملی قطعا خیانت است و اخلاقا مذموم؛ کارهایی هم دقیق معلوم نیست که به ضرر مردم است یا در خدمت آنها. در چنین مواردی هم افرادی که به احتیاط عمل می‌کنند از همکاری سرباز می‌زنند.

با این وصف تنها افراد دسته اول از مصادیق قطعی کنشگران مرزی‌اند؛ همان‌گونه که دسته دوم قطعا جزء این مصادیق نیستند.

و) از آنجا که کنشگران مرزی در مرز بین دولت و ملت قرار دارند این مرز نیز «طیفی» بوده و در درون یک «بردار» قابل ترسیم است پس کنشگران می‌توانند به ملت یا در طرف دیگر به دولت نزدیک‌تر باشند اما تجربه برخی از این مصلحان نیز پندآموز است، مثلا مصلحانی که عمری تلاش کردند در شیوه کار، عمدتا «اصلاح را از بالا» (از طریق مقامات) جستند ولی اواخر عمر پشیمان شدند: مثل «سیدجمال‌الدین اسدآبادی» و... بنا به تجربه این سنخ از بزرگواران (که افراد مهم و تاثیرگذاری هم بودند) به اینجا رسیدند که باید ثقل فعالیت مصلحان به سمت مردم باشد و نه دولت؛ گرچه کاملا منقطع از دولت هم کار ثمر نمی‌دهد. با این وصف باید گفت که کنشگری مرزی طیفی دارد و «نسبی» است. از تمایل بیشتر به دولت تا به ملت یا بینابین. نشان دادن جایگاه و سهم هر یک در فرهنگ و تاریخ ایران کاری دشوار، ولی بس بزرگ است. نیز بررسی تجربه بزرگان یادشده و یادنشده براساس الگوی اصلاح از بالا در یک نگاه تحلیلی، بسیار سودمند است.

اجتماعات علمی ضعیف و کنشگران مرزی

در باب وجود یا عدم وجود اجتماع علمی (Scientific Community) در ایران سه دیدگاه می‌توان داشت: ۱. برخی از متفکران ایران از اساس منکر وجود اجتماعات علمی در ایرانند (به نظر می‌رسد بیش از دیگران «رضا منصوری» در آثار متعددش این تز را طرح و دفاع کرده است)؛ ۲. بسیاری معتقدند که هرچند اجتماعات نیرومند در ایران وجود ندارد ولی اجتماعات با کارآمدی پایین و ضعیف در ایران وجود دارد؛ ۳. کسانی که فکر می‌کنند اجتماعات علمی ایران وضعیت عادی و مطلوب دارند. (شاهد آن را برگزاری کرسی‌های آزاداندیشی، نظریه‌پردازی، مناظره که در محافل دانشگاهی رایج است، می‌دانند.) نگارنده خود از مدافعان تز دوم بالاست. از مجموعه آثار استاد فراستخواه می‌توان استنباط کرد قطعا از مدافعان تز سوم بالا، نیستند و دیدگاه‌شان می‌تواند در یکی از تزهای اول و دوم جای گیرد، اما پرسش اساسی از چرایی چنین وضعیتی است. چرا در ایران اجتماعات نیرومند شکل نگرفت (اگر نگوییم اصلا شکل نگرفت؟) جدای از ابعادی که به دولت‌ها و ملاحظات سیاسی- امنیتی بازمی‌گردد که تشکل‌های مدنی قوی را برنتافته و نمی‌تابند (و خود همین نکته یکی از دلایل اهمیت ایده کنشگران مرزی است)، دلیل دیگر آن است که متفکران ایرانی در دایره‌های بسیار بسته و گاه فردی، اندیشه‌ورزی می‌کنند و تعاملات نهادینه و مداومی بین آنها وجود ندارد و به همدیگر ارجاع نمی‌دهند و دیدگاه همدیگر را نمی‌خوانند و نقد نمی‌کنند و به‌ویژه کار جمعی علمی در این سامان کم اتفاق می‌افتد، مثلا چرا نباید روی ایده مهمی چون کنشگران مرزی، تیمی و آن هم به‌صورت بین رشته‌ای کار کنند؟ «کلان پروژه‌ای» که از سوی فراستخواه مدیریت شود و...! نتیجه آنکه ممکن است برخی کارهای فاخر هم به ثمر برسانند، ولی عمدتا آرشیو می‌شود؛ به صحنه اجتماعات علمی نمی‌آید، تا مورد بحث و فحص قرار گیرد و در مرحله بعد برایش تصمیم گرفته شود که با این تحقیق (جدای از اقبال یا عدم اقبال دولتیان) چه باید کرد؟ با این وصف این‌گونه نشست‌ها از لوازم تاسیس اجتماعات علمی در کشور است و موضوع کنشگران مرزی از سوژه‌های قابل تامل برای اجتماعات علمی است. نیز از منظر بحث اجتماعات علمی، اضافه شود که چرا نباید کتاب کنشگران مرزی، نقد جدی به سایر متفکران ایرانی که در باب مشکل یا مساله ایران ورود داشتند، داشته باشد؟ (از ضعف‌های کتاب حاضر، کمتر انتقادی بودنش نسبت به مواضع سایر اندیشمندان ایرانی در باب مناسبات دولت و ملت است!) به نظر می‌رسد از نشانه‌های وجود کار جمعی و اجتماعات علمی پویا گفت‌وگوی انتقادی بین اندیشمندان است. اینکه استاد در مباحث اولیه کتاب ذیل عنوان «سطح نظری بحث» ۱۶ ایده عمدتا غربی را با این مدعا که با مثل نظریه کنشگران مرزی، قیاس‌ناپذیرند، در حدود ۴۰ صفحه معرفی و بررسی می‌کند، از امتیازات کتاب است، اما از نگاه نگارنده کار آنگاه کامل می‌شد که فرضیه‌های رقیب کنشگران مرزی که از سوی ایرانیان در سده اخیر مطرح شدند نیز لیست، معرفی، نقد و رد می‌شدند تا جا برای فرضیه اصلی کنشگری مرزی باز شود (و یا قیاس‌ناپذیری آن ایده با کنشگری مرزی نشان داده می‌شد). به عنوان شاهد به عناوین برخی از ایده‌ها و نظریه‌هایی که جا دارد پیش از طرح ایده کنشگران مرزی بدان‌ها پرداخت، در ادامه اشاره می‌گردد.

۱. شخصیت‌ها، چهره‌ها و نخبگان ایرانی در تاریخ معاصر «غربزده» و هرهری مذهبند! (جلال آل‌احمد، غربزدگی)

۲. خلقیات ایرانی نخبه‌کُش است و به مشاهیر فرصت خدمت نمی‌دهد! (جامعه‌شناسی نخبه کشی، علی رضاقلی)

۳. جامعه ایران استبدادزده است و امیدی به مفاخرش نیست. (نظریه‌های مارکسیست‌هایی که ایران را براساس شیوه تولید آسیایی و استبداد شرقی توضیح می‌دادند. به نگاه مارکسیستی اضافه شود ایده‌های چریک‌های چپ که «مبارزه مسلحانه را هم استراتژی و هم تاکتیک» می‌دانستند!)

۴. کسانی که تنها راه را حمایت اساسی از دولت مستقر دانسته و می‌دانند و از «روشنفکری ارگانیک» تحت این عنوان، یا عناوین دیگر دفاع می‌کنند. (مواضع امثال کچوییان و....)

۵. ادعای وجود «جامعه کلنگی» و کوتاه‌مدت در ایران که در آن تضاد دولت- ملت عمیق است، عملاتلاش برای ایجاد پیوست فرهنگی و تاریخی دشوار و بی‌ثمر است. (ایده محمدعلی همایون کاتوزیان)

۶. برخی از متفکران اصلاراه‌حل عبور از مشکلات کشور را ساختاری و مرتبط با دولت نمی‌بینند (خلاف ایده کنشگران مرزی) و معتقدند مشکل اصلی ما فرهنگی است و باید به صورت فردی و شخصی، برای رفع آن اقدام کرد. (ایده استاد مصطفی ملکیان در پروژه عقلانیت و معنویت)

۷. در عصر ارتباطات و موج سوم رسانه‌ای و انقلاب چهارم صنعتی (هوش مصنوعی و...) ماهیت کار کنشگران نسبت به سابق از اساس تغییر کرده و کاربران مجازی (که همگانند و نه شخصیت‌ها و چهره‌ها) در شبکه‌های اینترنتی نقش‌آفرینند و نه قهرمانان. اینان چندان برای مقامات و اصحاب قدرت اعتباری قائل نیستند، تا کنشگر مرزی باشند!

۸. اگر روزی نمایندگان این گونه نگرش‌ها با هم در یک یا چند نشست، چهره به چهره گفت‌وگوی انتقادی و مناظره کننده دستاورد جذاب و پرثمری خواهند داشت و به گرم شدن فضای اجتماعات علمی هم کمک می‌رسانند.

ممکن است گفته شود نظریه کنشگران مرزی نمی‌خواهد جایگزین ایده‌های بالا شود و آن راهکارها هم همزمان می‌توانند از سوی کارگزاران دیگر در ایران تعقیب شوند، ولی کمترین نکته در پاسخ آن است که بالاخره ایده کنشگران مرزی سخن تازه‌ای نسبت به ایده‌های پیشین دارد یا خیر؟ بدیهی است که قرار بر طرح بحث جدید است! با این وصف، لازم است وجوه اشتراک و افتراق نظریه کنشگران مرزی با سایر نظریه‌ها در نظر و عمل بیان شود. (گرچه به نظرم کنشگری مرزی، نافی برخی از ایده‌های بالاست و با برخی سازگار نیست و از این رو لازم است در یک کار آکادمیک، تزهای دیگران رد شوند).

پیشنهادهایی برای بسط محورهای کتاب:

۱. سطح کاربرد این ایده ضمن توجه به سطح موجود (که ملی است: یک پا در دولت و یک پا در ملت)، همانگونه که اشاره شد، لازم است قبض و بسط یابد. به این معنا که سطح تحلیل کنشگران مرزی در شکل موجود (در کتاب مورد بحث) «ملی» است. اما می‌توان دو سطح تحلیل دیگر بدان افزود؛ فروملی (قبض) و فراملی (بسط).

ایده کنشگران مرزی مشاهده‌ای (نیز نسخه‌ای) برای ترمیم شکاف دولت و ملت بوده و هست. چرا این نسخه را در سطح «فروملی»، یعنی گسست‌های نسلی، جنسیتی، قومی، نژادی، مذهبی و دینی و... به‌کار نگرفت؟ در این صورت افرادی سعی کنند تا در بین مرز و گسست‌های یادشده، بین طرفین منازعه، آمد و شد داشته و شکاف‌ها را پر و یا لااقل کم کنند؟

ناگفته نماند فراستخواه در یادداشتی تحت عنوان «خردگرایی شکننده» (کتاب یادنامه احمد قابل: اسفند ۱۳۹۱؛ نشر الکترونیکی، صص ۷-۲۴۶) تعبیر «آدم‌های مرزی» را برای کسانی که درصدد جمع خاطرات دینی با تجربه‌های عرفی بودند (نه لزوما در مرز دولت و ملت حرکت کردن!)، به‌کار بردند. این استفاده (کنشگران دینی) صحیح و بجاست و البته باید بسط داده شده و در حیطه‌های مختلف، حقش ادا گردد.

نیز چرا این کنشگران را برای «فرامرز» در نظر نگرفت (که در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی که منازعات به ویژه بین دولت‌ها ساری و جاری است)، افراد و یا نهادهایی کنشگر مرزی باشند و شکاف‌ها را ترمیم سازند؟ (نظریه‌های همکاری منطقه‌ای در روابط بین‌الملل به‌ویژه با روایت تازه‌تر مثل «ارنست هاس» و نیز نظریه همکاری امنیت منطقه‌ای امثال «باری بوزان»، می‌توانند در ارتباط با ایده کنشگری مرزی بومی و بازنویسی شوند)

اینگونه نگاه سبب می‌شود تا ایده کنشگر مرزی صبغه راهبردی نیرومند یابد و برای مشکلات گسترده‌ای مفید افتد و تنها در سطح منازعات ملی باقی نماند.

اما این تازه اول داستان و تغییر جهتگیری در ایده است. اگر مقبول افتد؛ گام بعدی آن است که برای گسست مثلانسلی با ایده کنشگری مرزی چه می‌توان کرد؟ نسخه گسست جنسیتی چیست؟ این ایده چگونه در ترمیم گسست‌ها، امداد می‌رساند و این نکات مساله‌محور ایده مطرح‌شده در کتاب کنشگران مرزی را تجویزی و کاربردی می‌سازد! و.... اینجاست که کار جمعی و گروهی ذیل این پروژه ضرورت می‌یابد.

جدای از کارگزاران مشهور ملی؛ فراملی و فروملی، در هزاره سوم با پدیده‌های تازه و کنشگران نوظهوری مواجهیم که لازم است نسبت آنها با نظریه کنشگری مرزی تعیین گردد؛ به عنوان نمونه فعالان رسانه‌های موج سومی، کاربران فضای مجازی؛ بازیگران هوش مصنوعی و... چه نسبتی با کنشگران مرزی دارند؟

اگر بحث صبغه راهبردی پیدا کند، آنگاه از تفنن روشنفکری خارج شده و به بحثی بدل می‌گردد که نسخه و درمان درد ایران امروز و غیرایران است. با تصور بازیگران مختلف و متنوع، لازم است به ایجاد ارتباطات موثر و پویا نیز اندیشید و اینجاست که طراحی «ارتباطات شبکه‌ای» موضوعیت می‌یابد.

۲. کنشگری مرزی با مبنای تفکر «آنتاگونیستی» نمی‌سازد و به دیدگاه «موفه» نزدیک می‌شود که فقط با داشتن هویت ترکیبی و چندرگه می‌توانیم به موجوداتی مستقل و منفک تبدیل شویم. او می‌گوید هدف سیاست باید تبدیل مخاصمه (آنتاگونیسم) به مجادله (آگونیسم)، باشد که در آن درصدد نفی دیگران و دشمن دیدن آنان نیستیم. این بحث می‌تواند در کتاب کنشگران مرزی در همان مباحث آغازین، ذیل عنوان کلی «سطح نظری بحث» اضافه شود.

۳. لازم است «ضرورت بحث» کنشگران مرزی هم در کتاب جداگانه و در مقدمات، مفصل بیاید. چرا؟ بدیهی است که ایده کنشگران مرزی برای جوامع توسعه‌یافته خیلی ضرورت ندارد (و البته در آنجا هم می‌تواند ساری و جاری باشد)، اما برای جوامع توسعه‌نیافته مثل ایران، ایده رهگشایی است؛ زیراکه دولت در مثل کشورهای ما نسبت به مردم و نهادهای مدنی، نیرومند است و امکان شکل‌گیری نهادهای مدنی را هم نمی‌دهد، چون از قدرت یافتن جریان‌های مردمی می‌ترسد. در چنین شرایطی معلوم نیست تا کی باید منتظر عبور از دوران‌گذار مانده و به امید شکل‌گیری نهادهای مدنی نیرومند نشست؟ افراد دلسوز و آگاه جامعه می‌خواهند کاری کنند و اما راه بسته است! یکی از راه‌های کم مانع و ممکن، کنشگری مرزی است که هنوز سال‌های زیادی برای کشور ما نسخه‌ای موثر است. چرا؟ چون ملت ایران در نزدیک به ۱۲۰ سال پیش پرچم مشروطیت برافراشتند، ولی در نهایت به رضاشاه رسیدند. در چنین وضعیتی، فعالان اجتماعی راهی مناسب‌تر از کنشگری مرزی در پیش ندارند. اینجاست که هنوز در چشم‌انداز آینده ایران، این سامان به ایده فعالیت از مجرای کنشگری مرزی نیاز دارد؛ به شرط آنکه افراد متعهد بدانند چگونه می‌توانند چنین عمل کنند؟ (گرچه به صورت قهری، تنها افراد بسیار زیرک و «رند» به چنین مسیری می‌رسند!) با این وصف باید برای ساختن چنین کنشگرانی اندیشید تا این شیوه کنشگری، راه پررهروی شود و به معدود افراد محدود نماند.

۴. افزودن فصل و بخش جداگانه‌ای تحت عنوان چگونه کنشگران مرزی بسازیم، به کتاب مورد بحث، مهم است. چرا؟ چون در فرهنگ خودی، متاع و مواد خوب فراوان وجود دارد. به صورت مشخص در ابعاد عرفانی و اخلاقی واقعا مواد سازنده کم نداریم. در عین حال در ایران امروز از «اخلاقیات نوظهور» و «جنبش‌های نوپدید دینی» (New Religious Movements) استقبال می‌گردد. یکی از دلایلش آن است که ما کالاهای فرهنگی خودمان را شیک بسته‌بندی نمی‌کنیم. مباحث ما انتزاعی، گنگ و غیرقابل اجرایی‌اند. حال آنکه رقبا برای هر مشکل، نسخه‌های کوچک قابل تحقق ارائه می‌دهند؟ مثلا «وین دایر» که متاثر از ادیان هندی است نیز در سخنانش به حافظ و به ویژه مولانا ارجاع می‌دهد و در سال ۲۰۰۵ او بیشتر وقتش خود را صرف مطالعه متون فیلسوف چینی بنیانگذار، Taoism و Lau Tzu می‌کند (در یک کلام، وامدار اندیشه‌های دیگران و به ویژه شرقیان است) اما نسخه‌هایش اینچنین هستند: کتاب «برای هر مشکلی راه‌حلی معنوی وجود دارد»، یا کتاب «۱۰ قانون موفقیت» و... (هنوز عملیاتی‌تر از او، متد آلفای «خوزه سیلوا» است و...) همین عناوین کتاب‌های وین دایر، چقدر جذابند؟

آیا نمی‌توان برای کتاب کنشگران مرزی، عنوان جذاب‌تری برگزید؟ می‌توان در ابتدا یا انتهای همین عنوان، تعابیر جذاب و گویا افزود. این همان معنای بسته‌بندی شیک از محتوای خوب است. به نظرم ایده کنشگران مرزی می‌تواند برای وضعیت ایران مناسب باشد به شرط اینکه اولا، از توصیف وضعیت فراتر، رفته وارد تبیین و سپس تجویز شود و ثانیا، در مقام تجویز هم در کلی‌گویی نماند و دقیقا برای هر نوع از بازیگران و کنشگران مرزی، نقش‌های مشخص و نسخه‌های معین قابل تحقق، تعریف کند.

از آنجا که هرکدام از نکات پیشنهادی و به ویژه ارائه تکنیک انضمامی کردن ایده کنشگران مرزی، کاری دقیق، بین‌رشته‌ای می‌باشد، پس لازم است این ایده به صورت بین‌رشته‌ای در «کارگروهی» به صورت مداوم در دستور بحث و فحص قرار گیرد.

۵. برای یک تامل تازه‌تر، نکته‌ای نیز قابل توجه است. پرسشی را بسیاری از اندیشمندان مطرح ساختند که آیا بشر مدرن، از بشر پیشامدرن، اخلاقی‌تر و انسانی‌تر شده است؟ آیا پیشرفت تکنولوژیکی، به انسانی شدن امور کمک کرد؟ بدین پرسش پاسخ مثبت و نیز منفی از سوی متفکران مختلف داده شده است (که بررسی آن فعلا خارج از موضوع است). در پاسخ مثبت بدین پرسش، ازجمله می‌توان گفت که مثلاعلم و نظریه‌های علمی به اخلاقی شدن کمک می‌کنند، و چون بشر جدید دسترسی به ظرفیت‌ها و تکنیک‌های دانش نوین دارد، می‌توان از قرون پیش اخلاقی‌تر و انسانی‌تر نیز بزید، اما این مدعا چه ارتباطی با بحث «کنشگران مرزی» دارد؟

اجمالامی‌توان گفت کنشگری مرزی، امر مستحدث و مدرن نیست، اما کنشگران عصر جدید، از امکانات و ظرفیت‌هایی برخوردارند که کنشگران پیشین از آن بی‌بهره بودند. مثلادر مقام تجویز و با نگاه به افق پیش‌رو در هزاره سوم، کنشگران مرزی ایران در سطوح مختلف (ملی، فراملی و فروملی) تا چه حد می‌توانند از دانش‌های نوین (حتی از غیرعلوم انسانی) برای پر کردن شکاف‌ها و گسست‌های بشری (که قطعا امری ضداخلاقی و دست‌کم غیراخلاقی‌اند) استفاده کنند؟ آیا ۸۰ مساله‌ای که تحت عنوان خلقیات زشت ایرانیان در کتاب «ما ایرانیان» آمده بود، درمان‌پذیرند؟ پاسخ مثبت است. در این زمینه می‌توان بین دو کتاب فراستخواه پل زد: کتاب کنشگران مرزی و کتاب «اخلاق در ایران: بین زمین و آسمان»؛ چون در کتاب دوم، مدعا آن است که علوم می‌توانند به اخلاقی شدن حیات بشری کمک کنند. پس علوم نوین می‌توانند برای رفع و دفع ویژگی‌های نامطلوب ایرانیان (نااخلاقی‌ها) در قرن ۲۱ نیز یاری رسانند. نکات یادشده موضوعات سه کتاب فراستخواه را به هم پیوند می‌زند: مسائل کتاب ما ایرانیان، به دست کنشگران مرزی، با بهره‌گیری از تکنیک‌های کتاب اخلاق در ایران: بین زمین و آسمان، سامان می‌یابند. به عبارت دیگر در عصر جدید هم اگر ندای فراستخواه شنیده شود، می‌توان اخلاقی و بلکه اخلاقی‌تر از گذشتگان زیست؛ زیرا از نعمت عظیم علومی به سهولت برخورداریم که گذشتگان از چنین موقعیتی برخوردار نبودند. این مدعا ظرفیت نگارش یادداشتی مستقل و مبسوط را در خود دارد و به گستره رسالت کنشگران مرزی نیز می‌افزاید.

۶. به نظر می‌رسد از منظر «آسیب‌شناسانه» هم لازم است به نظریه کنشگران مرزی نگریست و در فصلی مستقل از آن سخن گفت. مثلا آیا کار کنشگری مرزی (یک پا در دیوان دولت و یک پا در ایوان جامعه)، به دلایلی به علم و عالم آسیب نمی‌رساند؟ از مرحوم استاد «غلامحسین صدیقی» (که روز ۱۲ آذر به یاد ایشان، «روز علوم اجتماعی» نام گرفت) متواضعانه نقل شده است: «علم نگذاشت من به سیاست بپردازم و سیاست نگذاشت به علم برسم.» ازجمله آفات کنشگری مرزی می‌تواند موارد زیر باشد که باید نسبت به آنها چاره‌اندیشی داشت.

یک: مشغله کاری، به علم و مشغله علمی، به کار آسیب نمی‌زند؟ تعادل بین نظر و عمل چگونه برقرار باشد تا هر کدام درست سرجایش باشد؟

دو: کسانی که با اصحاب قدرت سروکار دارند، به ویژه در جوامع بسته مثل ایران مجبورند صریح و جدی نباشند و به نوعی با خداوندان زر و زور و تزویر کنار بیایند تا بتوانند نفوذشان را بر آنها حفظ کنند؛ وگرنه و با داشتن مواضع انتقادی، به سرعت از سیستم طرد و حذف می‌شوند. این شیوه کار، راه را برای فاصله گرفتن از حقیقت، دورماندن از رنج مردم و... بازمی‌کند!

سه: کنشگران مرزی به درست یا غلط، ممکن است از سوی جریان‌های مردمی به عنوان افرادی محافظه‌کار، ترسو، سودجو، فرصت‌طلب و... معرفی شوند که در این صورت آنان اقتدار مردمی خویش را از دست داده و پایشان از ایوان جامعه بریده می‌شود. چه باید کرد تا تصور مثبتی از کنشگران مرزی در جامعه شکل گیرد؟

۷. فراستخواه در شرح کتاب کنشگران مرزی توضیح می‌دهد نویسنده کتاب قصد داشت کنشگران اجتماعی در ایران راکه به جهت قهرمان نبودن در حاشیه می‌مانند، بی‌هیچ محدودیتی در این نوشته معرفی کند. این غایت بسیار مهم، سازنده و زمین‌مانده است، اما تنها نکته قابل تامل آن است که آیا می‌توان همه کنشگرانی که به امر اجتماعی می‌پردازند را ذیل عنوان و مفهوم کنشگران مرزی آورد؟ آیا هر محتوایی ذیل هر مفهومی می‌گنجد؟ و هر هدفی را با هر اصطلاحی می‌توان توضیح داد؟ اگر غایت نوشته، معرفی تمام کنشگران اجتماعی است، چرا نام کتاب به جای کنشگران مرزی، کنشگران اجتماعی نباشد!؟

از نگاه نگارنده گرچه کنشگران مرزی، کنشگران اجتماعی هستند (بدان دلیل که یک پا در جامعه دارند)، اما هر کنشگر اجتماعی، کنشگر مرزی نیست، چون ممکن است یک پا در دولت نداشته باشد! (مثلا نهادی موسیقیایی در گوشه‌ای از تهران که چه‌بسا بدون مجوز دولت و در تعارض با قوانین حاکمیت هم بر مردم فعال و تاثیرگذار است!)

پی‌نوشت

[1] ۱. مفهوم «نخبه معمولی»، پیش‌تر هم در معنایی متفاوت به‌کار رفت. مثلا دکتر محسن رنانی در بحثی تحت عنوان «توسعه به معنای پرورش نخبگان معمولی: آسیب‌شناسی نخبگان در ایران» که به‌صورت کتاب از سوی موسسه مطالعات فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم؛ تحقیقات و فناوری منتشر شد، به مشکلات تیزهوشان پرداخت. مراد او این است حال که افرادی داریم که از نظر ضریب هوشی بالاتر از دیگرانند (تیزهوشان)، آنان را به گونه‌ای تربیت کنیم که برای زندگی معمولی آماده شوند و هوش اجتماعی‌شان راتقویت کنیم و عقلانیت آنها رابالاببریم. چون «آی‌کیو» پدیده‌ای ژنتیک است و عقلانیت پدیده اجتماعی- تاریخی. اگر آی‌کیو راه‌حل محور است و عقلانیت منفعت‌محور، اما خردمندی رضایت‌محور است. پس ما نخبه (تیزهوشان) عادی لازم داریم و نه نخبه غیرعادی و... .

ادامه از صفحه۱۴